شکایت کودکان کار از مسعود شجاعی

موضوع از آنجایی آغاز شد که مسعود شجاعی، فوتبالیست دوستدار کودکان و حامی جمعیت دفاع از کودکان کار و خیابان بدون خبر قبلی از پروژه آموزشی- حمایتی کودکان کار واقع در یکی از جنوبی‌ترین نقاط تهران دیدار کرد. شکوه ی این کودکان از این بابت بود که موفق به دیدار با او نشدند و گله از این داشتند که اگر مطلع می‌شدند، کار خود را تعطیل کرده و با این دوست عزیزشان، مانند دفعات قبل دیدار می‌کردند. ناگفته نماند که توضیحات و عذرخواهی مسئولین داخلی جمعیت از ناراحتی و شکایت‌شان نکاست و به امید دیدار آتی موضوع را تمام شده دانستند.

شرح واقعه این چنین است که مسعود؛ مانند سفرهای قبلی‌اش به ایران برای تجدید دیدار با بچه‌ها و گذران ساعاتی با آنان به پروژه مراجعه کرد. او طبق روال گذشته با لباس ورزشی در میان کودکان حضور یافت و ساعاتی را به بازی فوتبال، بگو و بخند و گفت و شنود درباره خاطرات و آرزوهای بچه‌ها گذراند. یکی از فعالیت‌های جالب این دیدار امضا برای آنان روی هرچیزی که دوست داشتند بود. حتی بر روی کف دستان آنان.

این فوتبالیست دوست داشتنی در تمام ساعات حضورش حتی دقایقی را برای با کودکان کار بودن از دست نداد. او مثل همیشه با روحیه‌ای باز و راحت به تمامی خواسته‌های کودکان پاسخ دوستانه می‌داد و حتی در مواجهه با بالا رفتن بچه‌ها از سر و کولش با لبخند و خوشرویی برخورد می‌کرد. ضمن تشکر و قدردانی از مسعود شجاعی عزیز و خواهر گرامی او که در این دیدار همراه وی بود، آرزوی سلامتی و پیروزی برای این ورزشکار انسان‌دوست و یاور کودکان کار داریم.

پ.ن: لازم به ذکر است که خود مسعود از خبری کردن و استفاده تبلیغاتی از این دست کارها و فعالیت‌ها را مجاز و شایسته نمیدانست و تنها با اطلاع‌رسانی در این حد و از این طریق، موافقت نموده است.

سرطان

کتاب «مدیریت توحش» نوشته‌ی ابوبکر ناجی است، یکی دیگر از خیل چهره‌های اسرارآمیز سلفیان و از مغزهای متفکر فاجعه‌ای که خاورمیانه را درمی‌نوردد. این متن اهمیت خاص دارد، چون ابوبکر ناجی مرشد و مراد ابوبکر البغدادی، فرمانده داعش است و متنش ظاهراً بین سیاست‌گذاران و طراحان استراتژی داعش حکم انجیل را دارد. ترجمه انگلیسی کتاب در لینک زیر آمده، متن عربی‌اش هم در دسترس است و خواندنش بر هر کسِ که بخواهد از آبشخورهای فکری این هیولا سر دربیاورد واجب. آن چه در نگاه نخست جلب توجه می‌کند غیاب نسبتاً کامل اسلام و شریعت به‌عنوان مرجع و راهنما در متن است. کتاب تاریخ مختصری از جنگ اول می‌دهد و اثبات می‌کند چرا مرزهای فعلی خاورمیانه، که دست‌پخت انگلیس و فرانسه است، باید محو شود و بخش اعظم کتاب شرحی است خونسردانه با زبانی خشک و گاه آکادمیک در باب هنر جنگ، اداره و سازماندهی نیروها، زدودن تردید نیروها در اعمال خشونت، بهترین شیوه‌های تصرف قلمرو و ارعاب سربازان دشمن، نقش محوری تبلیغات و جنگ روانی، الی آخر. «مدیریت توحش» به وضوح متنی است در سنت کلازوویتس و ماکیاولی، به شدت عمل‌گراست و معطوف به سیاست واقعی و به گمانم بهترین منبع برای درک داعش.

اهدای عضو

اهدای قلب، نسوج، مغز استخوان، کلیه‌ها و کبدِ «حدیثه قاسمی» دانشجوی ۲۱ ساله‌ی میکروبیولوژی دانشگاه تهران که یکشنبه نوزدهم مردادماه «قربانی زمینی» سقوط هواپیما شد، دست‌کم به هفت بیمار نیازمند پیوند، زندگی دوباره بخشید. حدیثه قاسمی، دختر ۲۱ ساله صبح یکشنبه در چند متری محل سقوط پرواز تهران- طبس بر اثر برخورد با کامیون دچار مرگ مغزی شد. این دختر ۲۱ ساله که ساکن شهریار و دانشجوی رادیولوژی دانشگاه تهران بود صبح یکشنبه هنگام سقوط هواپیما در حالی که قصد رفتن به دانشگاه را داشت، در مسیر شهریار به میدان آزادی به‌عنوان مسافر در یک دستگاه تاکسی در حال حرکت بود، اما وقتی صدای مهیب هواپیمای در حال سقوط به گوش رسید، بسیاری از رانندگان و عابران از جمله راننده این تاکسی چشم به آسمان دوختند و در همین لحظات بود که راننده تاکسی سرگردانی هواپیما در آسمان و احتمال برخورد آن را با خود دید و چار انحراف شده و با یک دستگاه کامیون خاور برخورد کرد. بر اثر این تصادف، حدیثه قاسمی به شدت مجروح و ساعت‌ها بعد به دلیل «خالی نبودن اتاق آی.سی.یو» در بیمارستان فیاض‌بخش تهران دچار مرگ مغزی شد. حدیثه دو روز پیش از تصادف در محل سقوط هواپیما، کارت اهدای عضو پر کرده بود و به همین دلیل پدر و مادرش با اهدای اعضای بدن این دانشجوی جوان از جمله اهدای قلب، کبد و کلیه‌های او موافقت کردند. اعضای اهدایی حدیثه قاسمی طی روزهای گذشته به بیماران نیازمند پیوند زده شد و دست‌کم به هفت بیمار زندگی دوباره بخشیده است. لطفا جهت قدردانی از خانواده‌ی این بانوی فداکار و همچنین گرامیداشت یاد و خاطره‌ی ایشان این مطلب را به اشتراک بگذارید.

زاویه

برای دوستانی که در چالش سطل آب یخ شرکت کردند

اما هدف آن که کمک برای بیماران ALS است را فراموش کردند و تنها قسمت «آب بازی» آن را انجام می‌دهند بدون هیچ کمکی!
دوستان من، اگر در این چالش شرکت می‌کنید، علاوه بر سطل آب یخی که روی خودتان می‌ریزید، کمک مالی به این بیماران را هم فراموش نکنید!
وگرنه این حرکت تنها باعث می‌شود سطل آبی هدر رود در این بحران کم آبی حاکم بر کشور!

تکنیک

کشف شکنجه‌گاه صدها کودک در مکزیک

در حمله پلیس به خانه‌ای گروهی در غرب مکزیک بیش از ۴۵۸ کودک که در شرایطی بحرانی زندگی می‌کردند، نجات یافتند.
پلیس علاوه بر ۴۶۰ کودک، ۱۳۸ بزرگسال ۱۸ تا ۴۰ ساله را نیز که علیرغم میل خود در این ساختمان سکونت داشتند، نجات داد. قابل ذکر است این کودکان به گدایی در خیابان‌ها وادار می‌شدند و مورد آزار جنسی قرار می‌گرفتند.

تجهیز کتابخانه روستاها

این مرد «عباس عشقی» است. از آموزگاران نازنین جنوب خراسان که تا به حال کمک‌های بسیاری برای تجهیز کتابخانه‌های مدارس روستاهای یونسی (بجستان) کرده است. از آن آدم‌هاست که این روزها تعدادشان انگشت شمار است.
حالا خودش دوباره پیشنهاد کرده تا برای تجهیز کتابخانه‌های منطقه «زیر کوه قائنات» پیشقدم باشد. می‌گوید مدارسی هستند که بخشی از سال‌های خدمتاش را آن‌جا بوده و به محرومیت بچه‌های آن‌جا آشناست. می‌خواستم همگی کمک کنید تا کتاب‌های باکیفیت و جذابی برای بچه‌های زیرکوه آماده کنیم. حالا که آقای عشقی عزیز گام اول را برداشته‌اند ما هم می‌توانیم گام‌های بعدی را برداریم.

نگاه

گل سرخ

ذهن من باغچه است
گل در آن باید کاشت
ونکاری گل من
علف هرز در آن می‌روید
زحمت کاشتن یک گل سرخ
کمتر از زحمت برداشتن هرزگی آن علف است
گل بکاریم بیا
تا مجال علف هرز فراهم نشود

بی گل آرایی ذهن
نازنین
نازنین
هرگز
آدم، آدم نشود
گفتگوی سرکار خانم شهره کوهن (مدیرعامل بنیاد نیکوکاری شروین روبن زاده) و دیگر مشاوران باخانواده‌های آسیب‌دیده

دریچه

شوخی

دارم به موضوع شوخی فکر می‌کنم. این که چرا شوخی‌ها در نهایت به ناراحتی، قهر ختم می‌شوند؟ این که چرا اصولا شوخی به معنای واقعی آن نمی‌تواند در میان ما و در جامعه فعلی وجود داشته باشد؟ چرا دامنه شوخی‌ها این‌قدر باید محدود باشد؟ چطور یک نفر به خودش اجازه می‌دهد از یک شوخی ناراحت شود؟ چطور فرهنگ شوخی در ما جا نیفتاده و از این جمله «باهم خندیدن به جای به هم خندیدن» تنها در مواقعی استفاده می‌کنیم که «من» در مرکز آن «ما» قرار گرفته باشد؟ در جامعه‌ای که حضور ما یک وضعیت تراژدی- کمیک دارد، کسانی که با شوخی غریبه‌اند، ترجیح می‌دهند در وضع فلاکت بار جامعه تغییری ایجاد نکنند، اینها بیشتر طرفداران تراژدی هستند، کسانی که چشمشان برای گریه و دلشان برای ترحم آماده است، اما تا به حال به ابزار طنز به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین روش‌های اصلاح در جامعه فکر نکرده‌اند زیرا می‌ترسند که روزی این تیغ برنده دست خودشان را هم ببرد! زندگی فعلی ما به حد کافی خودش زهر دارد که به جان تک‌تک‌مان بریزد.

ذره بین

زیست شهری

خانه من در محله «دهکده المپیک» قرار دارد. رفقایی که گهگداری به این خانه سر می‌زنند می‌گویند پونز نقشه. اما در نامگذاری همین دور افتاده‌ترین لنگه شهر جدالی پنهانی وجود دارد بر سر هویت. کافی است به قصد عزیمت به این‌جا دنبال تاکسی بگردید، می‌بینید آنها که شمایل واپسگرایی دارند آن را «دهکده» می‌نامند و آنها که از ظواهری مترقی برخوردارند، می‌گویند «المپیک». در این‌جا یک پیش‌فرض پذیرفته شده وجود دارد و آن جغرافیای واحد این منطقه است. اما مسأله بغرنج از منظر ساکنان آن، دو فضای فرهنگی متفاوت را در بر دارد که هر کدام از این دو وجه در هماوردی مستمر درصدد چیرگی هویت خود بر دیگری‌اند. «دهکده‌ای‌ها» پیشینه تاریخی خود را الگو قرار داده‌اند و «المپیکی‌ها» تمول و تجدد گرایی را. تضاد بین این دو «ساید» منجر به پیدایش کیفیتی نسبی از مفهوم «درون» و «بیرون» شده است. دهکده‌نشین‌ها به دلیل تعلق به تاریخ و عقبه خود، تمایلی به قلمروی «بیرونی» نشان نمی‌دهند و درصدد بسط همسایگی آیین و مسلک مدارانه خود در نزاع با هر نوع دیگر انگاری‌اند. در طرف مقابل المپیک‌نشین‌ها گرایش عمیقی به تعامل با «بیرون» دارند و هر نوع تماس با «درون» و «همسایگی» را عاملی در بر هم زدن نظم پیرامونی خود می‌پندارند.
نمونه این الگوی ارزش گذاری زبانی در موقعیتی که تجربه‌ی اخته‌ای از مفهوم فضا را دریافت می‌کند در جایگاه‌های مختلف مشهود است. از همین چالش هویتی «دهکده المپیک» تا جدل ساکنین توییتروفیس بوک.